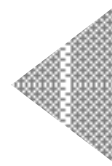


تحلیلی بر انقلاب‌های رنگی؛ چگونگی مواجهه ایران



دکتر جهانبخش ایزدی^۱

مقدمه

از نوامبر ۲۰۰۳ میلادی تا کنون در برخی از جمهوری‌های شوروی سابق مانند گرجستان (۲۰۰۳)، اکراین (۲۰۰۴) و قرقیزستان (۲۰۰۵) تحولات سیاسی عمده‌ای به وقوع پیوسته که در ادبیات سیاسی دنیا از آنها به عنوان انقلاب‌های رنگی یاد می‌کنند. وجه تسمیه انقلاب‌های رنگی ناشی از گزینش گل‌هایی بود که رهبران معترض و هواداران آنها در خیابان‌های پایتخت و دیگر شهرها در دست گرفته و به مثابه سنبل‌های نارضایتی از وضع موجود و تلاش برای ایجاد دگرگونی و تحول حمل می‌کردند. بر این اساس در گرجستان از گل رز یا همان گل سرخ استفاده کرده و بعد از پیروزی به انقلاب مخملین لقب یافت. در اکراین هم رنگ گل‌ها و نمادهایی که حمل می‌شد، نارنجی بود و تحولات اکراین به رهبری یوشچنکو به انقلاب نارنجی موسوم گردید. گرچه اکراینی‌ها خود مایل بودند که اسم انقلابشان را انقلاب شاه بلوطی بگذارند، زیرا درختان خیابان‌های کی‌یف از نوع شاه بلوط است و برگ‌های آنان به نوعی نماد ملی کشور محسوب می‌شود. تحول در قرقیزستان نیز نام گل لاله به خود گرفت. گل لاله به مناسبت همزمانی تحولات با فصل بهار به عنوان نماد اعتراض برگزیده شد. صرف‌نظر از مطالب فوق، سئوالات متعددی در این خصوص مطرح است که پاسخ آنها می‌تواند پرده از پندار گشوده و در تنویر افکار مؤثر افتد. از جمله اینکه آیا می‌توان به رخداد‌های حاصله در گرجستان، قرقیزستان و اکراین نام انقلاب نهاد؟ یا اینکه حوادث مذکور از جنس کودتا، رفرم یا اصلاح بوده، و نام انقلاب را یدک می‌کشند؟ آیا انقلاب‌های رنگی فقط در جغرافیای فروپاشیده شوروی امکان

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی.

وقوع داشته یا در کشورهای مشابه و خارج از قلمرو شوروی سابق، به ویژه در خاورمیانه نیز می‌تواند جامه عمل بپوشد؟ علل و عوامل داخلی و بین‌المللی مؤثر در ایجاد تحولات مزبور کدامند؟ وجه شبه و وجه تمایز انقلابات رنگی با یکدیگر چیست؟

در هر حال با ذکر این مهم که سنوال راجع به انقلاب‌های رنگی محدود به موارد فوق نشده و استعداد سئوالات ریز و درشت دیگری نیز وجود دارد، باید اذعان داشت که انقلابات رنگی یا رخدادهای عمده در جمهوری‌های اقماری شوروی سابق، نه از گرجستان مبدأ گرفته و نه با گذار از اکراین محدود به قرقیزستان خواهد بود، بلکه وقوع این انقلابات ناشی از استراتژی به کار گرفته شده غرب در یوگسلاوی سابق و کارنامه کامیاب مخالفین در بلگراد سال ۲۰۰۰ می‌باشد. بدیهی است از طریق به کارگیری همین استراتژی و امکان استفاده از بسترهای مستعد تغییر و تحول، مشابه حوادث فوق‌الذکر در برخی دیگر از کشورها محتمل الوقوع است. در این خصوص ماهنامه معروف لوموند دیپلماتیک بر آنست که نطفه وقوع این نوع انقلابات در بلگراد سال ۲۰۰۰ منعقد گردیده است. به این معنا که بلگراد سال ۲۰۰۰، تفلیس سال ۲۰۰۳، کی‌یف سال ۲۰۰۴ سه انقلاب بدون خشونت، حکومت‌هایی را سرنگون می‌کنند که پوسیده، فاسد، حقیر و خلاصه هر چیزی هستند جز دمکراتیک. یعنی سه واقعه با یک سناریو. (پورحسین، ۱۳۸۴: ۶)

همچنین لوموند می‌نویسد: در بلگراد بود که «راه حل انقلاب بدون خشونت» برای اولین بار ساخته و پرداخته شد. بمباران‌های ناتو در سال ۱۹۹۹ به نتیجه نرسید، آمریکا و اروپا قصد سرنگونی اسلوبودان میلوشویچ را داشتند و انتخابات ریاست جمهوری ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۰ بهترین فرصت برای این کار بود. با گسترش شایعه وجود تقلب در انتخابات، میلوشویچ باید با تظاهرات عظیم پی در پی و به خوبی سازماندهی شده مقابله نماید. چند چاشنی به دقت در کنار هم قرار داده شده و حدود کمتر از یک سال کار برای آماده سازی، از بمب‌ها بسیار مؤثرتر عمل می‌کنند و اینجاست که این راه حل موفقیت آمیز در بلگراد تصورات مخالفین و فعالان قفقاز را نیز به شور و هیجان کشاند تا با صرب‌ها تماس گرفته و با عزیمت به آنجا، راه‌حل‌های تجربه شده را به کار بندند. (همان)

مع الوصف این مقاله مفروضاتی دارد که در پی واکاوی و تحلیل آنهاست. سرفصل‌ها و عناوین برگزیده نیز مترتب از مفروضات مقاله‌اند. از جمله:

۱- آنچه که تحت عنوان انقلاب‌های رنگی در سه کشور گرجستان، اکراین و قرقیزستان

رخ داده است، به معنای مصطلح سیاسی انقلاب نیستند، بلکه نوعی رفرم رنگی یا کودتای سفید محسوب می‌شوند.

۲- نقش غرب و به ویژه آمریکا در طراحی و وقوع حوادث فوق محرز و مبرهن بوده و ظاهراً هدف اصلی عبارتست از نفوذ تا اعماق شوروی سابق جهت جلوگیری از احیاء آن و قدرت‌یابی مجدد روسیه.

۳- روسیه از وقوع تحولات به سبک گرجستان، قرقیزستان و اکراین ناراضی بوده و رهبران برآمده از متن انقلابات رنگی را دوست خود تلقی نمی‌کند.

۴- امکان وقوع انقلابات رنگی در برخی دیگر از جمهوری‌های شوروی سابق و حتی برخی کشورهای منطقه خاورمیانه دور از ذهن نیست، اما احتمال تحقق آن در ایران به دلایلی که به آن اشارت می‌رود، منطقیاً بعید است.

در معنای انقلاب

انقلاب یا^۱ در فرهنگ سیاسی به معنای: «تغییر ناگهانی است که در هر نظم اجتماعی، نهادی و سیاسی مستقر، تحت تأثیر نیروهای معمولاً متشکل و برتر از نیروهای حافظ نظم موجود و نه در جهت جایابی افراد، بلکه با هدف ایجاد یک نظم جدید به وقوع می‌پیوندد». (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۳: ۵۸۹)

در تعریف دیگر انقلاب یعنی «یک حرکت مردمی در جهت تغییر سریع و بنیانی از ارزش‌ها و باورهای مسلط در نهادهای سیاسی، ساختارهای اجتماعی، رهبری، روش‌ها و فعالیت‌های حکومتی یک جامعه همراه با خشونت داخلی».

بنابراین نظر به مفاد مذکور، عناصر و ویژگی‌های اصلی یک انقلاب عبارتند از:

- مردمی بودن
- سریع و ناگهانی بودن
- با خشونت همراه بودن
- ارزش‌های مسلط را تغییر دادن
- و سیستم سیاسی حاکم را دگرگون ساختن

مع الوصف در فرهنگ‌های علوم سیاسی، علوم اجتماعی، روابط بین‌الملل و حتی حقوق

۱- Revolution.

بین‌المللی، مفاهیم مشابه دیگری وجود دارند که هر یک ناظر بر تغییر و تحولات سیاسی-اجتماعی ویژه‌ای بوده و بسته به نحوه و میزان تحولات از همدیگر متمایز می‌شوند. از این رو تعریف و مقایسه آنها در این مقاله هم به درک روشن‌تر معنای انقلاب می‌انجامد و هم تطابق واژه‌ها با انقلاب‌های رنگی را تسهیل خواهد بخشید. مفاهیم فوق عبارتند از:

۱- کودتا: ^۱ اقلیتی مسلح و مجهز به نیروی نظامی در مقابل اقلیت دیگری که حاکم

بر اکثریت جامعه هستند، قیام کرده و وضع موجود را به نفع خود در هم می‌ریزد و خود جای گروه قبلی را اشغال می‌کند. در کودتاها اغلب با طراحی و حمایت قدرت‌های بزرگ خارجی در کشورهای اقماری انجام می‌گیرند، زیرا امکان کودتا در کشورهای جهان سوم به دلیل تمرکز قدرت در یک گروه نخبه، فقدان سنن دمکراتیک، بی‌اعتنایی عموم مردم و نبودن امکانات نهادی برای جانشینی زیاد است.

۲- شورش: ^۲ بروز امواج نارضایتی در میان قشر یا اقشاری از جامعه علیه نظام حاکم

که ممکن است موجب تغییراتی در سیاست‌ها، رهبری و احتمالاً نهادهای سیاسی بشود، ولی در آن حد نیست که ساخت و ارزش‌های سیاسی و اجتماعی را تغییر دهد و دیگر آنکه هدف شورش نفس تغییر است، بدون آنکه امر جایگزینی مورد توجه باشد. این اصطلاح معمولاً برای اشاره به یک قیام ناموفق در برابر قدرت حاکمه به کار می‌رود.

۳- رفرم: ^۳ کوشش برای تغییر محتاطانه در ساخت سیاسی جامعه و در عین حال

اجتناب از خشونت را اصطلاحاً رفرم می‌نامند. به تعبیر دیگر، اقدام برای تغییر و تعویض برخی از جنبه‌های حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بدون دگرگون کردن اساس جامعه، مهندسی اجتماعی یا نقشه‌کشی اجتماعی یکی از انواع اقدامات اصلاحی است که معمولاً برای جلوگیری از نهضت انقلابی صورت

۱- Coupd , Etat.

۲- Rebellion- Insurgency.

۳- Reform.

می‌گیرد. (طاهری، ۱۳۷۳: ۱۶-۱۵)

۴- اصطلاح^۱ تجربه بعضی انقلاب‌های تقریباً غیر قهرآمیز دهه‌های اخیر مانند انقلاب اسلامی ایران، انقلاب‌های اروپای شرقی و به ویژه انقلاب چک-اسلواکی موجب شده که عده‌ای بجای واژه روولوشن از واژه رفولوشن استفاده کنند که ترکیبی از دو واژه Revolution به معنای انقلاب و Reformation

به معنی اصلاح است. (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۵۹۵)

تأمل در معانی و مفاهیم فوق‌الذکر نشان می‌دهد که تحول در جمهوری‌های شوروی سابق با مختصات انقلاب آنگونه که برشمرده شد، همخوانی و مسانخت ندارد، زیرا انقلابات رنگی از اوصاف پنجگانه انقلاب، به دلیل سراسری بودن نارضایتی، فقط واجد وصف مردمی بودن آن هستند. هر چند این قید نیز با تسامح همراه است. چرا که:

اولاً: حاکمان این کشورها به هیچ عنوان برای متوقف کردن تظاهرات عمومی از نیروی نظامی استفاده نکردند.

ثانیاً: پیش از تحولات رهبران اصلی انقلاب‌های رنگی دارای سمت‌های مهمی چون صدارت یا وزارت بودند.

ثالثاً: رهبران برکنار شده همچنان به حیات سیاسی خود ادامه داده و شاید در صورت تغییر شرایط مجدداً به قدرت باز گردند. به این معنا که از تسویه حساب‌های سیاسی انقلابی و خونین که لازمه انقلاب‌های بزرگ می‌باشد، کوچک‌ترین خبری نیست. این در حالیست که عمده‌ترین تفاوت انقلاب‌های متعارف از انقلاب‌های رنگین آنست که در اولی انقلابیون برای پیشبرد اهداف انقلاب، اگر ضرورت ایجاب کند، از کاربرد خشونت علیه حاکمان و حافظان موجود دریغ نمی‌ورزند. اما در انقلاب‌های آرام، انقلابیون خشونت را تقدیس نمی‌کنند و حتی الامکان به روش‌های مسالمت‌آمیز تاسی می‌جویند.

رابعاً: مفهوم انقلاب در ادبیات سیاسی از نوعی تقدس برخوردار است. چرا که بار معنایی آن از نقص به کمال، از استبداد به مشروطه و از وابستگی به استقلال است. به همین دلیل انقلابی بودن برای جامعه افتخار و تعهد ایجاد می‌کند. این در حالیست که تحولات جمهوری‌های شوروی سابق تحت نام انقلاب‌های رنگی نه تنها منشاء هیچ‌گونه تقدسی نگردیده، بلکه مستلزم آثار و

۱- Refolution.

عوارض خاصی که معادلات بین‌المللی را نیز تحت الشعاع قرار داده و یا الگویی از نوع یک انقلاب مستقل را ترجمان کند، نمی‌باشد.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که تحولات سیاسی در گرجستان، اوکراین، قرقیزستان و ... بیشتر نماد یک رفرم هستند، هرچند نام‌های گوناگونی نظیر انقلاب از بالا،^۱ انقلاب بی‌کنش^۲ و انقلاب مخملی^۳ بر آنها گذاشته شود یا حداقل آنکه با تسامح عنوان اصقلاب را بر آنها اطلاق کرده، زیرا ارزش‌ها و هنجارهای حکومتی و نهادی پیشین هنوز وجود دارند و جز تغییراتی خاص در حوزه سیاست داخلی و نیز جهت‌گیری‌های کلان خارجی، تحول قابل توجهی در این کشورها مشاهده نمی‌شود. از این رو کاربرد انقلاب در ادبیات سیاسی برای تحولاتی از این دست نوعی بدعت^۴ محسوب می‌گردد.

وجوه مشترک و متمایز انقلاب‌های رنگی

اگر همانگونه که در ادبیات سیاسی جهان، تحولات نرم و آرام سه کشور قرقیزستان، گرجستان و اوکراین را که با نماد رنگ همراه شده و به انقلاب‌های رنگی موسوم گردیده‌اند، معطوف به همان سه کشور دانسته و تحولات یوگسلاوی سابق در سال ۲۰۰۰ را که برخی به عنوان طلیعه انقلابات رنگی در جمهوری‌های شوروی سابق از آن یاد می‌کنند، نادیده بینگاریم. اگر اعتراضات ناکام در ازبکستان را فعلاً از عداد تحولات مزبور خارج کرده و وقایع صورت گرفته در لبنان تحت عنوان انقلاب سروهای آزاد بعد از ترور رفیق حریری را از کلیت این فرآیند، تفکیک نموده و هر یک را ناشی از کنش و واکنش‌های داخلی و منطقه‌ای تلقی کنیم و یا حتی اگر فرض شود که تحولاتی از جنس گرجستان، قرقیزستان و اوکراین فقط در حوزه جمهوری‌های استقلال‌یافته شوروی سابق امکان وقوع داشته و از امر واحد پیروی می‌کنند، باید اذعان داشت که انقلاب‌های رنگی با توجه به مجموعه عوامل و شرایط، واجد وجوه مشترک و متمایزی هستند که ذیلاً به ذکر آنها پرداخته می‌شود. با این قید که وجوه متمایز عمدتاً ناشی از مختصات ذاتی و ثابت کشورها، و وجوه مشترک برگرفته از ویژگی انقلابات است.

۱- Palace.R.

۲- Passive.R.

۳- Velvet.R.

۴- Heresy.

الف- وجوه مشترک

- ۱- در هر سه کشور، آمریکا و غرب حامی معنوی، تبلیغاتی و پشتیبانی کننده انقلاب‌های رنگی بود و حتی خشم روسیه مانع از این حمایت‌ها نگردید. بر این اساس در هر سه انقلاب آمریکایی‌ها فعال و روس‌ها ناکام و منفعل بودند. در واقع از منظر تظاهر کنندگان، آمریکا حامی و دوست آنها و امپریالیزم تاریخی روسیه، دشمن اصلی کشور تلقی می‌شد.
- ۲- هر سه انقلاب واجد وصف مسالمت‌جویانه بود. به این معنا که حاکمان این کشورها از نیروی نظامی و انتظامی برای متوقف کردن اعتراضات و تظاهرات مردمی استفاده نکردند. از طرفی نیز مقرر شده بود که برای تحول در ارکان حاکمیت، توده‌های مردم حرکت مستقل و کنترل نشده‌ای را از خود بروز ندهند و نارضایتی خود را با مشی مسالمت‌آمیز، توأم با آرامش و تحت فرمان رهبری اپوزیسیون به نمایش بگذارند. این امر بدان خاطر بود که در جریان تغییر نظام سیاسی، ابتکار عمل در دست رهبران باقی بماند. از این رو بعید نیست که سخنان دوبالوف تحلیل‌گر روسی مبنی بر اینکه انقلاب‌های مخملی در کریدورهای قدرت صورت گرفته، ناظر بر همین معنا باشد.
- ۳- رهبران اصلی انقلاب‌های رنگی در هر سه کشور، پیش از تحول دارای سمت‌های مهمی چون صدارت یا وزارت یا نمایندگی پارلمان بوده‌اند. در واقع میخائیل ساکاشویلی در گرجستان، یوشچنکو در اوکراین و باقی‌اف رئیس پارلمان قرقیزستان در درون حاکمیت، ژست اپوزیسیون گرفته و ادای مخالف در آوردند. بر این اساس رهبران جناح پیروز بخشی از حاکمیت بودند و این موضوع یکی از دلایلی است که غلظت انقلاب را در سه جمهوری شوروی سابق کم‌رنگ و کم فروغ می‌نماید.
- ۴- در هر سه کشور، انتخاب آزاد، محمل مشترک انقلابات رنگی بود. از یک طرف رهبران اپوزیسیون با همراهی مردم خواهان برگزاری انتخابات سراسری و آزاد به عنوان پیش شرط تحول بودند و از طرف دیگر بعد از برگزاری انتخابات، دولت حاکم و مجری انتخابات، متهم به تقلب در آراء مردم گردید. این وضعیت منشاء اصلی چالش میان حکومت، مخالفین و مردم شد به گونه‌ای که در اوکراین به فاصله کمی دوبار انتخابات برگزار گردید. در واقع انتخابات نمادی تحریک کننده و بسترساز برای بهره‌گیری از اعتراضات گسترده مردمی در جهت ایجاد تحول بود. بدیهی است هر

اندازه که مبارزات گسترده، سازمان یافته، جهت دار و به ویژه از حمایت خارجی نیز برخوردار باشد، سرعت تحول نیز فزونی می گیرد.

۵- در هر سه انقلاب، بهره گیری از قومیت‌ها، نیروهای هوادار غرب، پیر بودن رهبران حاکم، حمایت گسترده مالی و تبلیغاتی بنیادهای غیر دولتی خارجی، وسایل ارتباط جمعی و فعالیت قابل توجه NGOها، کاملاً مشهود و از وجوه مشترک انقلاب‌های رنگی بودند.

ب- وجوه متمایز

۱- از نظر جغرافیای سیاسی، اکراین در شرق اروپا، گرجستان در منطقه قفقاز و قرقیزستان در آسیای مرکزی واقع شده‌اند. بر این اساس از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی، اکراین به مراتب در جایگاه مهمتری از گرجستان و قرقیزستان برای غرب و آمریکا قرار دارد، زیرا حلقه نفوذ آمریکا در اروپا تکمیل، و به مرکزیت سیاسی روسیه نیز نزدیک‌تر می شود.

۲- از نظر موقعیت صنعتی و زیر ساختی، جمهوری اکراین به نسبت دیگر جمهوری‌های شوروی سابق، بعد از فدراتیو روسیه در مقام دوم قرار دارد. این ویژگی وزن تحول در اکراین و میزان تأثیرگذاری سیاسی- اقتصادی آن را افزایش می دهد.

۳- از نظر ویژگی‌های جمعیتی، مردم گرجستان و اکراین مسیحی و از نژاد سفید هستند. این در حالی است که مردم قرقیزستان مسلمان و از نژاد زرد محسوب می شوند. بر این اساس همگرایی و پیوندهای تاریخی و دینی بیشتری میان مردم گرجستان و اکراین با غرب وجود دارد.

۴- از نظر سرعت تحولات نیز، کشمکش‌های سیاسی در گرجستان و اکراین زمان برتر بوده است. بعلاوه کادر رهبری در این دو کشور، با وجود تحولات سیاسی و خروج از قدرت در کشور ماندگار شدند. اما شتاب تحولات در قرقیزستان بسیار سریع بود و رهبری سابق به روسیه گریخت.

نقش آمریکا در ایجاد انقلاب‌های رنگی

همانگونه که در بخش مربوط به وجوه اشتراک و وجوه تمایز انقلابات رنگی اشاره شد، یکی از وجوه مشترک تحول در سه جمهوری شوروی سابق، نقش حمایتی آمریکا در ابعاد مختلف تبلیغی، سیاسی و مالی بود. این نقش هیچ‌گاه از سوی رسانه‌های گروهی و مقامات کاخ سفید

کتمان نگردید. در این میان جورج سوروس سرمایه‌دار بزرگ آمریکایی یا به عبارتی میلیاردر یهودی آمریکایی یکی از معماران اصلی انقلاب مخملین گرجستان و رئیس بنیاد سوروس در گفتگو با روزنامه لس‌آنجلس تایمز اظهار داشت که: تمایل دارد سناریوی گرجستان در کشورهای آسیای مرکزی یعنی تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و ترکمنستان تکرار شود. همچنین وی اذعان نمود: ساختارهایی که توسط وی به وجود آمده‌اند، به طور فعالی از روند «دموکراسی سازی» در کشورهای منطقه و ایجاد جامعه مدنی حمایت می‌کنند. به این معنا که در حال آماده‌سازی زمینه برای تغییر رژیم‌های این کشورها به نفع آمریکا می‌باشند. در این راستا بنیاد سوروس مبلغ ۲۰ میلیون دلار نیز جهت کمک به اپوزیسیون و گروه‌های حامل دموکراسی در پنج کشور آسیای مرکزی در نظر گرفته است (پورحسن، ۱۳۸۴: ۶).

از طرفی شبکه الجزیره در سایت اینترنتی خود راجع به انقلاب‌های رنگی و نقش سازمان‌های غیر دولتی آمریکا و ارتباط آن با اپوزیسیون در کشورهای مختلف می‌نویسد: «انقلاب‌های مردمی که برای ترویج دموکراسی در اوراسیا و خاورمیانه رخ می‌دهند، توسط سازمان‌های غیر دولتی نظیر آژانس کمک‌های توسعه آمریکا (VSAIP) و صندوق ملی برای دموکراسی (NED) هدایت می‌شوند که این دو سازمان دارای ارتباط ویژه‌ای با سازمان‌های جاسوسی در آمریکا می‌باشند». همچنین برخی دیگر از سازمان‌های غیر دولتی آمریکایی نظیر مؤسسه بین‌المللی جمهوریخواهان (IRI) به ریاست جان مک کین، خانه آزادی، مؤسسه ملی دمکرات‌ها برای امور بین‌المللی به ریاست مادلین آلبرایت در این زمینه فعال هستند.

اینجاست که نقش سازمان‌های غیر دولتی در این رابطه اهمیت شایانی دارد. فعالان گرجی با اوتپور (مقاومت) بلگراد تماس گرفته و دوره‌های آموزشی در گرجستان با همکاری بنیاد سوروس سازماندهی می‌شود. یکسال بعد در اکراین همین دوره‌ها به همراه یک جنبش دانشجویی به نام «کمارا» (کافی است) این بار توسط «خانه آزادی» تکرار می‌شود و به محض اینکه تقلب در انتخابات انجام می‌شود، تظاهرات شکل می‌گیرد. فلذا در کی‌یف یک جنبش دانشجویی به نام «پورا» (الان وقتش است) دهکده‌ای از چادرهایی را به وجود می‌آورد که از مدت‌ها پیش تدارکات آن به دقت انجام گرفته بود.

نشریه لوموند دیپلماتیک در این رابطه می‌نویسد: فعالیت‌های اوتپور در اکراین توسط خانه آزادی سازماندهی شده و بنیاد سوروس نیز نقش غیر قابل انکاری در گرجستان ایفا نمود. از اینرو براساس تحلیل لوموند، انقلاب‌های رنگی در چارچوب استراتژی غرب برای برقراری رژیم‌های

لیبرال دمکرات در جمهوری‌های شوروی سابق طراحی گردید، اما توسط سازمان‌های غیر دولتی در زمان انتخابات محقق شد (همان).

یکی دیگر از ابزارهایی که آمریکایی‌ها برای پیشبرد اهداف خویش در جهت وقوع انقلاب‌های رنگی از آن استفاده کردند، رسانه‌های گروهی و وسایل ارتباط جمعی بود. رسانه‌های خبری غرب با حمایت از جنبش‌های دموکراسی خواه و اصلاح طلب در لعاب ترفندهای مختلف تبلیغی و روانی به هر نحو ممکن، زمینه‌های شکل‌گیری انقلابات رنگی را فراهم آوردند. فلذا حمایت قابل توجه مالی و سرمایه‌ای آمریکا از راه‌اندازی شبکه‌های ماهواره‌ای، رادیوهای محلی و کانال‌های مختلف تلویزیونی در کشورهای مشترک المنافع در همین چارچوب قابل ارزیابی است و حتی برخی به طنز، انقلاب‌های رنگی و مخملی را انقلاب‌های تلویزیونی لقب داده‌اند.

بنابراین در مجموع استراتژی سازمان‌های غیر دولتی آمریکا با حمایت دولت آن کشور، برقراری ارتباط با گروه‌های اپوزیسیون، تقویت رسانه‌ای آنها و فراهم آوردن زمینه برای رساندن پیام مستقیم اپوزیسیون به گوش حاکمان به ویژه در مقاطع حساسی چون انتخابات بود. به گونه‌ای که حمایت‌های مالی و پشتیبانی‌های عملیاتی از مخالفین حکومت‌های گرجستان، اکراین و قرقیزستان موجب گردید تا طرفداران غرب و آمریکا به آرامی و به دور از خشونت معمول انقلاب‌ها، زمام امور را به دست گیرند. حتی حمایت‌ها از نظر سازماندهی و کارگردانی عملیاتی تا حدی است که برخی تحلیل‌گران، اصطلاح کودتای مخملی را به جای انقلاب مخملی به کار می‌برند.

البته این نکته را نباید مغفول گذاشت که در کنار حمایت‌های مالی، سیاسی و تبلیغاتی غرب در قالب سازمان‌های غیر دولتی، رسانه‌های گروهی و بنیادهای مالی و حتی حمایت‌های دیپلماتیک، باید نقش عوامل داخلی در بروز و ظهور انقلاب‌های رنگی در این مناطق مد نظر قرار گیرد. زیرا از منظر کلی، وقوع انقلاب‌های رنگی در جمهوری‌های اقماری شوروی سابق بیش از آنکه نتیجه بازی‌های ژئوپلیتیک باشد، حاصل چگونگی روند نوسازی در این جمهوری‌هاست. به نحوی که توسعه اقتصادی ضعیف و شکننده این کشورها، بستر مناسبی را در اختیار طراحان انقلاب رنگی می‌گذارد، تا ضمن اختفاء مقاصد اصلی خود، از نیازهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جوامع مورد نظر و محیط مستعد منطقه که جذب شعارهای پر زرق و برق غرب شده، نهایت بهره‌برداری را به عمل آورند.

مع الوصف صرف نظر از چگونگی ایجاد بسترهای لازم در جهت تحقق انقلاب‌های رنگی و نقش عوامل غیر دولتی و رسانه‌ای غرب، ذکر این سؤال مهم است که هدف اصلی آمریکا از ایجاد تحول در جمهوری‌های شوروی سابق چیست؟ در پاسخ به نظر می‌رسد که آمریکا سیاستی یکپارچه و سازگار را از درون حاکمیت ریگان در پیش گرفته و در زمان بوش پدر، بوش پسر و کلینتون ادامه داده و آن این است که تحت هر شرایطی تلاش می‌کند مانع ظهور دوباره روسیه به عنوان یک رقیب منطقه‌ای و جهانی شود. این سیاستی است که حزب و جناح نمی‌شناسد و هر دو حزب آمریکا در آن متفق‌القول هستند و به طور نهادینه شده کوشش می‌کنند نفوذ آمریکا را در منطقه‌ای که روس‌ها از آن به عنوان خارج نزدیک^۱ یاد می‌کنند، افزایش دهند. دولتمردان آمریکا بارها گفته‌اند که با سقوط آدولف هیتلر، ظلم و جور پایان نیافته است. این نکته آشکارا اشاره به اشغال حوزه بالتیک توسط روس‌ها دارد که آن را با اشغال نازی‌ها مقایسه کرده‌اند. همه این لفاظی‌ها به خاطر آن است که روسیه حالت تدافعی به خود بگیرد. همانطور که به لحاظ ژئوپلیتیک نیز همین حس را گرفته است. بر این اساس افول قدرت روس‌ها و سوء استفاده آمریکا از این موقعیت، روس‌ها را به اوج بحران رسانده است. جهان اوج بحران روسیه را در اکرین شاهد بود.

واشنگتن از احساسات و تمایلات غربی مردم اکرین بهره گرفت و نشان داد که در کی‌یف از نفوذ بیشتری نسبت به روسیه برخوردار است. آمریکایی‌ها برای جلب حمایت مردم اکرین حتی پیشنهاد پیوستن اکرین به ناتو را ارائه کرد. حال اگر اکرین عضو ناتو شود، اگر گرجستان به قدرت مسلط در قفقاز تبدیل شود و اگر رویداد قرقیزستان به آسیای مرکزی گسترش یابد، تصور اینکه روسیه فدرال حتی بتواند از خود دفاع کند، دشوار است. (استرانفور، ۱۳۸۴: ۸)

بنابراین هدف اصلی و اولویت‌دار آمریکا از وقوع انقلابات رنگی در جمهوری‌های شوروی سابق عبارتند از:

۱- جلوگیری از احیاء شوروی سابق به عنوان یک قطب ایدئولوژیک و متخاصم در مقابل غرب.

۲- جلوگیری از قدرت‌یابی مجدد روسیه به عنوان برادر بزرگ‌تر جمهوری‌های شوروی سابق که آنها را خارج نزدیک می‌داند.

۱- Near Abroad.

ایران و انقلاب‌های رنگی

در خصوص انقلاب‌های رنگی و چگونگی مواجهه ایران با آنها، مسائلی وجود دارد که واجد تأمل جدی است:

اولاً: ایران کشوری تأثیرگذار در منطقه خاورمیانه، خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز بوده و از حیث ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، جایگاه ممتازی در منطقه دارد. همچنین موقعیت اقتصادی بالا، وجود منابع غنی نفت و گاز و دیگر مواد کانی، پیشینه تمدنی مهم، دستیابی به بسیاری از فن‌آوری‌های پیشرفته و از همه برجسته‌تر حامل یک انقلاب بزرگ و الهام بخش در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، شرایط منحصر به فردی را کسب نموده که فی‌نفسه برای مطامع و منافع استکباری و سوسه‌انگیز است. از این رو احتمال اینکه ایران در مسیر تحولات رنگی آمریکا قرار گرفته و شعله‌های سوسه فروزان شود، رشحات عقلانی دارد.

ثانیاً: انقلاب‌های رنگی که با محاسبات بالا و رعایت تمهیدات لازم از سوی غرب و به ویژه آمریکا سازماندهی شده‌اند، در سرزمین‌هایی به وقوع پیوسته‌اند که به ظاهر در حوزه نفوذ و اعمال نظر مستقیم آمریکا نبوده‌اند و به همین جهت انقلاب‌های رنگی طراحی گردید. بر این اساس، امکان اینکه ایالات متحده بخواهد از طریق نمادهای رنگی متعرض نظام جمهوری اسلامی ایران شده و آن را به محک تجربه بگذارد، دور از واقعیت نیست. بنابراین در چنین شرایطی نظاره‌گر حوادث بودن، منطقاً پذیرفته نیست.

ثالثاً: انقلابات رنگی در حوزه تحولات منطقه‌ای ایران به وقوع پیوسته‌اند. آسیای مرکزی، قفقاز و حتی شرق اروپا به عنوان نقاط استراتژیک و مطمئن نظر ایران در ترسیم سیاست خارجی و راهبردی کشور، جایگاه ویژه‌ای داشته و در واقع بخشی از اولویت‌های نظام را تشکیل می‌دهند. طبیعی است که هر نوع تحولی از جنس انقلابات رنگی در مناطق یاد شده، با منافع ملی کشور ارتباط مستقیم داشته و ایران نمی‌تواند از کنار آنها به آسانی گذر کند.

رابعاً: با توجه به پیچیدگی‌ها و ویژگی‌های حاکم بر انقلاب‌های رنگی، علیرغم نماد ساده، آرام و رفرمیستی آنها، نظیر بهره‌گیری از فرصت‌های انتخاباتی، نقش وسیع کشورهای خارجی، فعالیت گسترده NGOها ابزارهای رسانه‌ای و ارتباطی، نهادهای مدنی، مقوله قومیت‌ها و ملاحظه قواعد بازی از سوی طرفین درگیر، از حیث راهبردی و تحلیلی می‌طلبد که تأمل فزون‌تری نسبت به فرآیند وقوع انقلاب‌های رنگی در کشورهای منطقه، به ویژه با رصد کردن شرایط در حال گذار

نظام بین‌الملل، صورت پذیرد.

مع الوصف، صرف نظر از نکات فوق، این سؤال مطرح است که وقوع انقلابات رنگی تا چه اندازه در ایران محتمل‌الوقوع می‌باشد؟ به عبارت دیگر آیا آمریکا می‌تواند همانند آنچه که در گرجستان، اکراین و قرقیزستان گذشت، سناریوی انقلاب‌های مخملی را در ایران طراحی و تجربه نماید یا خیر؟ نگارنده در واکنش با توجه به منطق سیاست‌ورزی، ماهیت انقلاب‌های مخملی و شناسه کشورهای مورد نظر، وقوع انقلاباتی از جنس رنگی را در ایران غیر محتمل می‌داند، زیرا:

- ۱- یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اثرگذار در وقوع انقلاب‌های رنگی به ویژه در گرجستان و اکراین مقوله قومیت‌ها و ترس از تجزیه آن دو کشور بود، این در حالیست که انسجام و همبستگی ملی در ایران شایان توجه و شاید مثال‌زدنی است. به این معنا که علیرغم تنوع و تکثر قومی و مذهبی در ایران، میل به وحدت و بقاء در چارچوب جغرافیایی ایران زنده و بالنده است. به عبارت دیگر کثرت در عین وحدت، دورنمای تحولی از جنس انقلابات رنگی را بی‌فروغ ساخته است.
- ۲- اپوزیسیون داخلی و خارج‌نشین ایران از فقدان رهبری واحد و بسیج‌کننده عمیقاً رنج می‌برد و حتی با وجود گذر ۲۸ سال از عمر انقلاب اسلامی، تشنت، تفرقه و از هم گسیختگی در صفوف مخالفین بیش از پیش مشاهده می‌شود. بنابراین با توجه به فقدان رهبری واحد و مآلاً ناتوانی هدایت اپوزیسیون داخلی و خارجی نظام، امکان وقوع انقلابات رنگی در ایران وجود ندارد.
- ۳- رویکرد انقلاب رنگی در ایران به هیچ وجه حامی فعال ندارد. به عنوان مثال طرفداران رفراندم در سال ۱۳۸۳، نام سایت اینترنتی خود را ۶۰ میلیون دات کام گذاشتند و از مردم خواستند تا با کلیک در این سایت حمایت خود را از ضرورت انجام رفراندم اعلام نمایند، اما این فراخوان نه تنها مورد استهزاء قرار گرفت، بلکه دات کامی‌ها به صدهزار نفر هم نرسیدند.
- ۴- نارضایتی‌های سیاسی- اجتماعی بستر ساز انقلاب رنگی در ایران، کاملاً متکثر و مختلف‌الوجه است. به این معنا که بخشی از مردم از ناهنجاری‌های اجتماعی شکایت دارند، برخی از بیکاری و فقدان اشتغال، بعضی از اعتیاد و شیوع مواد

مخدر، عده‌ای از کم‌رنگ شدن ارزش‌ها، جمعی از فساد اداری و رشوه خواری، برخی از تبعیض و بی‌عدالتی، دسته‌ای هژمونی صنفی خاص بر مردم، عده‌ای از ضعف دموکراسی و آزادی...، از این رو برخلاف مردم کشورهای گرجستان، اکراین و قرقیزستان، مطالبات اجتماعی در ایران حول یک محور نمی‌چرخد، تا بتوان با اتخاذ رویکرد واحد در جهت تحقق انقلاب رنگی گام برداشت.

۵- تجربه نظام جمهوری اسلامی ایران حاکی است که این نظام هم از انعطاف لازم در پذیرش مطالبات صحیح مردم، به ویژه در چارچوب مؤلفه‌های دموکراسی مثل انتخابات برخوردار است و هم از حیث دفاعی و امنیتی در مواجهه با تهدیدات براندازانه بهره‌مند است، چرا که با توجه به پراکندگی و مردمی بودن بخشی از نیروهای امنیتی نظیر بسیج، امکان کنترل بهینه اوضاع، منطقی و مبرهن است. البته همه اینها در شرایطی است که نظام جمهوری اسلامی ایران و مسئولین آن نخواهند از قدرت نظامی در مقابل مخالفین استفاده کنند، زیرا در آن صورت با وجود نیروهای نظامی و امنیتی وفادار به آرمان‌های انقلاب، امکان مهار بحران به سرعت محتمل است، بر این اساس بستری وجود ندارد که وقوع انقلابات رنگی را در ایران بیمه نماید.

۶- همانگونه که در بخش آمریکا و انقلاب‌های رنگی اشاره شد، هدف عمده آمریکا از طراحی و اجرای انقلاب‌های مخملی در جمهوری‌های اقماری شوروی، ممانعت از احیاء شوروی سابق و جلوگیری از قدرت‌یابی مجدد روسیه در مناطق موسوم به خارج نزدیک است. بنابراین نفس تحولات سیاسی در آن کشورها، ویژگی ابزار گونگی داشته و در جهت هدف فوق است. اما جمهوری اسلامی ایران در چارچوب تحلیل فوق نمی‌گنجد، بلکه خود ایران موضوعیت دارد. بنابراین می‌تواند به جای تجربه انقلابات از جنس رنگی، در حوزه تعاملات و مناسبات بین‌المللی قرار گیرد.

نتیجه

چنانکه در مقدمه گذشت، مفروضات مقاله عبارت بودند از:

- عدم تطابق تحولات سه جمهوری گرجستان، اکراین و قرقیزستان با معنا و مفهوم

مصطلح انقلاب

- نقش فعال و مؤثر آمریکا در شکل‌گیری انقلابات رنگی در جمهوری‌های شوروی سابق

- ناتوانی و انفعال روسیه در دفاع از نظام‌های پیشین و نارضایتی از نتایج حاصله

- احتمال وقوع انقلاباتی از جنس رنگی در دیگر مناطق جهان منهای ایران

بر همین اساس سرفصل‌های مقاله، متناسب با فرضیات فوق طراحی و تحت عناوینی چون مقدمه، در معنای انقلاب، وجوه مشترک و متمایز انقلاب‌های رنگی، نقش آمریکا در وقوع انقلاب‌های رنگی و نیز ایران و انقلاب‌های رنگی سازماندهی گردید. از این رو در مقدمه به پیشینه انقلاب‌های رنگی اشاره و بر مبنای برخی تحلیل‌ها اذعان شد که منشاء انقلاب‌های رنگی را باید در تحولات سال ۲۰۰۰ بلگراد جستجو نمود. در بخش بعدی و در راستای برگشایی مفاهیم، ویژگی‌های انقلاب برشماری و تفاوت آن با مفاهیم مشابه نظیر کودتا، شورش، فرم و اصطلاح در ادبیات سیاسی جهان ترسیم گردید. ماحصل بحث این بود که تحولات سه جمهوری شوروی سابق تنها با برخی از مؤلفه‌های یک انقلاب سازگاری داشته و از جهات دیگر فاصله می‌گیرد. به عنوان مثال از میان عناصر و ویژگی‌های انقلاب فاقد دو مؤلفه خشونت و تغییرات ساختاری و بنیادی است. از این رو معدلی از انقلاب و فرم را شامل شده، که در ادبیات سیاسی به اصطلاح تعبیر می‌شود. در بخش سوم به وجوه مشترک و متمایز انقلاب‌های رنگی در سه جمهوری گرجستان، اکراین و قرقیزستان پرداخته شد و بر مبنای قاعده لف و نشر مشوش، وجوه متمایز تحولات رنگی در پراکندگی‌های جغرافیایی، تفاوت‌های ژئوپلیتیکی، ویژگی‌های جمعیتی و موقعیت‌های توسعه‌ای ترجمان گردید. در عین حال وجوه مشترک آنها نیز عبارت شد از:

نقش مداخله‌جویانه آمریکا در تمامی تحولات مزبور، مشی مسالمت‌جویانه تحولات، تجربه حضور رهبران انقلاب‌های رنگی در نظام پیشین، بهره‌گیری از انتخابات به عنوان فرصتی برای تحول و دگرگونی، گستره نارضایتی مردم و اختلافات قومی.

در بخش چهارم، نقش آمریکا در طراحی و اجرای انقلابات رنگی با اغتنام از شرایط موجود نظام بین‌الملل و بکارگیری ابزارهای مورد نیاز نظیر بنیادهای مالی، سازمان‌های غیر دولتی رسانه‌های گروهی و وسائل ارتباط جمعی در راستای محدودسازی روسیه و به انفعال کشیدن آن کشور مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و اعلام شد که آمریکا در چارچوب شعار مبارزه با تروریسم، تثبیت هژمونی بر مناطق استراتژیک جهان و دستیابی به اهداف سیاسی مورد نظر را از طریق

انقلاب‌های رنگی پیگیری می‌کند.

بخش پنجم مقاله مختص ایران و انقلاب‌های رنگی بود و در آن سؤال شد که آیا با توجه به تقابل دامنه‌دار آمریکا و ایران، وقوع انقلابی از جنس رنگی در ایران محتمل الوقوع است؟ در واکنش اذعان گردید که بنا به ماهیت مردمی انقلاب اسلامی، فقدان رهبری واحد در اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران، عدم خاستگاه یکنواخت در مطالبات مخالفین، ناموفق بودن ساختار شکنان در پیشبرد اهداف خویش، پراکندگی مطالبات مردم، قدرت دفاع مردمی نظام و ریسک ناپذیری آمریکا در جهت ایجاد تحول مورد نظر در ایران، امکان وقوع انقلاب‌های رنگی به حداقل ممکن می‌رسد.

بر این اساس با توجه به جمیع مطالب مذکور، نتایج زیر قابل تلخیص و تبیین است:

- ۱- اطلاق نام انقلاب به تحولات گرجستان، اکراین و قرقیزستان از حیث توجه به ویژگی‌هایی که برای مفهوم انقلاب برشمرده‌اند، صحیح نیست، بلکه با اندکی تسامح می‌توان تحولات مزبور را از جنس اصلاح و رفرم قلمداد نمود یا حداقل به دلیل گستره سراسری اعتراض و تغییر نگرش خارجی و نیز تغییر کادر رهبری از نوع اصطلاح تلقی شود. در این رابطه یکی از متخصصین مسائل اروپای شرقی به نام «آش»^۱ می‌نویسد: آنچه که در لهستان، مجارستان، بلگراد و ... به وقوع پیوست را به دشواری می‌توان انقلاب نام نهاد. بلکه در واقع آنها ترکیبی از اصلاحات و انقلاب بودند. در آن هنگام نام آنها را refolution یا اصطلاح نامیدم. در این پدیده یک عنصر نیرومند و بنیادین تغییر از بالا وجود داشت که تحت رهبری اقلیتی روشن‌بین در درون احزاب کمونیست عمل می‌کرد. اما یک عنصر زنده فشار توده‌ای از پایین نیز حضور داشت. رابطه متقابل میان این دو عنصر عمدتاً به میانجی مذاکرات میان نخبگان حاکم و مخالف صورت گرفت. بنابراین در کشورهای اروپای شرقی ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تغییر یافتند، ولی در عین حال از خشونت دوری گزیده شد. بعلاوه مذاکرات با حکومت نقش مهمی در روند گذار ایفا نمود. فلذا آنها را می‌توان انقلاب آرام، اصلاحات مداوم ساختاری و اصطلاح نامید (پورحسن، ۱۳۸۴: ۶).

۱-Graton Ash.

۲- مداخله پر رنگ و مؤثر آمریکا با همکاری مؤسسات و رسانه‌های مرتبط و وابسته در طراحی و اجرای انقلاب‌های رنگی غیر قابل انکار است. نکته مهم آنکه اگر تلاش‌های پیدا و پنهان آمریکا را عامل اصلی وقوع انقلاب‌های رنگی اطلاق نمائیم، فقدان اداره آن کشور در وقوع انقلابی از نوع رنگی در ازبکستان را می‌توان روی دیگر سکه مداخله جویانه آن کشور تلقی نمود. به این معنا که اراده آمریکا به این تعلق گرفت که تحولی در ازبکستان به وقوع نپیوندد. در حالی که حوادث اخیر ازبکستان از یک منظر ادامه همان انقلاب‌های رنگی است که طی دو سال گذشته، حلقه‌های به هم وصل شده یک زنجیر در جمهوری‌های شوروی سابق را تشکیل می‌دهد. اما این دومینوی انقلاب رنگی فعلاً در ازبکستان متوقف شده است. زیرا:

اولاً: ازبکستان در اردوگاه نبرد جهانی علیه تروریسم قرار گرفت و به ویژه در برخورد با طالبان و القاعده همکاری گسترده‌ای با غرب به عمل آورد. ثانیاً: جنبش‌های مخالف دولت ازبکستان ماهیت اسلامی داشته و آلترناتیو مناسبی برای غرب در ازبکستان محسوب نمی‌شوند. حتی در این میان حزب التحریر و «جنبش اسلامی ازبکستان»^۱ به رهبری طاهر یولداشف هر دو در لیست احزاب تروریستی قرار دارند. ثالثاً: در بحران ازبکستان به جای فشار آمریکا بر روسیه، شاهد همکاری این دو در برخورد با بحران بودیم، به گونه‌ای که آمریکا جانب روسیه را برقرار گرفتن در کنار انگلیس رجحان داد.

۳- وادادگی و انفعال روسیه در برخورد با انقلاب‌های رنگی محرز و مبرهن است. فدراتیو روسیه از روند تحولات جمهوری‌های حاشیه این کشور عمیقاً نگران بوده و فقط در برخی موارد موفق به پناه دادن به حکام سرنگون شده این کشورها شده است. حتی در حال حاضر شرایط به گونه‌ای است که انقلابات رنگی در جمهوری‌های بلاروس، مولداوی و دیگر جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی محتمل الوقوع است. وقوع این حوادث در حالی که از هژمونی آمریکا در منطقه

حکایت می‌کند، دولت روسیه را در لاک دفاعی محض فرو برده است. فلذا این باور سیاسی وجود دارد که ایالات متحده در تلاش است فدراسیون روسیه را از هم بپاشاند. هر چند روسیه به صورت بالقوه فاکتورهای عمده‌ای برای احیاء مجدد و بزرگ شدن در قرن ۲۱ دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: قدرت اتمی، صنایع و تکنولوژی پایه، جایگاه استراتژیک و ژئواستراتژیک، بهره‌مندی از موقعیت هارتلند، جمعیت یک‌دست، وسعت سرزمینی، انرژی فراوان، علائق سنتی برخی کشورهای آسیایی و خاورمیانه به تثبیت و گسترش روابط با روسیه و احیاء مجدد اقتصاد این کشور. مع الوصف نسبت به تحولات پیرامون خود از جمله وقوع انقلاب‌های رنگی منفعل است.

۴- محدود کردن دایره مقومات انقلاب‌های رنگی به نقش مؤثر آمریکا و مشی منفعل روسیه کمک‌چندانی به ابعاد معطوف به انقلاب‌های رنگی نمی‌کند، بلکه باید مؤلفه‌ها و عناصر دیگری نیز برای خروج از تک‌ساحتی نمودن وقوع انقلاب‌های رنگی شناسایی و جستجو شود. در این میان یکی از مهمترین عناصر مقوم تحولاتی از این نوع را می‌توان در دگرگونی مفاهیم و متغیرهای نظام بین‌الملل یافت. به این معنا، انقلاب‌های رنگین در آغاز سده ۲۱، نشانگر تأثیرات جهانی شدن بر حاکمیت دولت-ملت‌هاست. در واقع، فشار بر دولت‌ها جهت کاستن از تصدی‌گری و کنترل دولت‌ها بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ مضاعف شده است. شواهد زیادی حاکی است که شهروندان قرن حاضر در جهانی زندگی می‌کنند که ویژگی اصلی آن حاکمیت مطلق دولت‌ها نخواهد بود. دنیای بی‌نظم و فاقد مرکزیت شبکه‌های عظیم رایانه‌ای و شرکت‌های چند ملیتی و فراملیتی، جنبش‌های جدید اجتماعی، نهادهای سیاسی فراملی و ... همگی خبر از جهانی دارد که مرکزیت و حاکمیت مطلق دولت‌ها در آن به چالش کشیده می‌شود. در عین حال چنین تغییراتی پیش از همه معطوف به نظام‌های سیاسی ناکارآمد و ناتوان است، زیرا چنین نظام‌هایی از توانایی و ظرفیت لازم برای سازگاری با تغییرات محیط پیرامون و ارتقاء سطح ناکارآمدی در درون برخوردار نیستند. از سوی دیگر بسیاری از نظام‌های ناکارآمد برخلاف گذشته از

توانایی سرکوب کمتری برخوردارند. در گذشته شهروندان ناراضی با توسل به جنگ‌های چریکی یا حرکت انقلابی و ... به مبارزه علیه نظام‌های ناکارآمد می‌پرداختند. فلذا این شیوه‌های مبارزه از جهتی امکان سرکوب خشونت‌آمیز از سوی حکومت را فراهم می‌ساخت. اما اکنون بیش از گذشته، برخورد و منازعه شهروندان به صورت خودجوش و فراگیر متوجه به چالش کشیده شدن گروه‌های حاکم از طریق بی‌اعتبار کردن نفوذ و مرکزیت دیدگاه‌های آنهاست. از این زاویه، انقلاب‌های رنگی آغاز سده ۲۱ از فشار نیروهای حکایت می‌کند که در پی جهانی شدن دموکراسی هستند. بنابراین در شرایط فعلی شهروندان بسیاری از نظام‌های ناکارآمد، بیش از پیش نیازمند درک این واقعیت هستند که دموکراسی نیازمند قدرت است و نه خشونت. (اسماعیل زاده، ۱۳۸۴: ۱۸) حتی در این چارچوب، نقش پاره‌ای از رهبران جمهوری‌های مورد نظر را نمی‌توان در درک تحولات جدید جهانی و دوری از خشونت نادیده انگاشت، به عنوان مثال ادوارد شوارد نادره رهبر گرجستان معتقد بود: تفکر نوین جهانی معاصر منطقاً و عقلاً ایجاب می‌کند که درگیری را در قاعده و اساس سیاست تلقی نکنیم. سیاست فقط زمانی شکل کامل دارد که اصول نیکی، عدالت، بشردوستی و معنویت زیربنای آن باشد و فرقه‌گرایی ایدئولوژیک و عدم مدارا هرگز پیامدهای خوبی نداشته است.

۵- در خصوص ایران تاکنون به انحاء مختلف از سوی مخالفین برانداز، بویژه با تحرک بیگانگان و دشمنان نظام، تلاش‌های ستیزه‌جویانه متعددی صورت گرفته است که از جمله آنها می‌توان به تلاش برای ایجاد شکاف میان مسئولین و مردم، تأسیس شبکه‌های اینترنتی، ماهواره‌ای و پخش برنامه‌های ضد نظام، فراخوان رفراندوم ملی و نافرمانی مدنی، حضور سنگ‌اندازانه در مواقع مختلف از جمله انتخابات و تلاش برای ایجاد تفرقه در میان اقوام ایرانی، اشاره نمود. که همگی ناموفق بوده‌اند.

گروه اول، انجام انتخابات پیش‌بینی شده در قانون اساسی را فرصتی برای پیشبرد مطالبات و ساز و کارهای دموکراسی می‌دانند. اما گروه دیگر معتقدند انجام انتخابات به دلیل ناکامی‌های گذشته، خالی از ترتیب اثر و فایده است. از این رو آنها برای پیشبرد دموکراسی در فکر انجام رفراندوم

بیرون‌ساز هستند. بنابراین حاملان گذار نرم، شرکت در انتخابات آزاد و حاملان گذار سخت نوعی انقلاب آرام را برای تقویت دموکراسی در جامعه پیشنهاد کرده، و به جای امید بر جنبش اجتماعی موقتی که در جریان برگزاری انتخابات به وجود می‌آید، در پی جنبش اجتماعی فراگیر و در عین حال ساختارشکن هستند. حاملان گذار نرم از تاکتیک ایستادگی مدنی حمایت کرده و بر التزام حقوق شهروندی و مدنی تأکید داشته، در حالی که حامیان گذار سخت از نافرمانی مدنی متابعت و جهت ایجاد همبستگی نیرومند، علاقمندند از نارضایتی‌های متکثر جامعه ایران، برای پیشبرد اهداف خود استفاده کنند و کلام آخر آنکه، حاملان گذار نرم، الگوی آرمانی دموکراسی را دموکراسی ایرانی و متناسب با ویژگی‌های دینی، مذهبی و فرهنگی جامعه اسلامی ایران دانسته در حالی که حاملان گذار سخت، بیشتر از نوعی دموکراسی شناخته شده سکولار حمایت می‌کنند.

منابع

- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۸۳)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار.
- استرانفور، روسیه کی فرو می‌باشد؟ ترجمه علیرضا عبادتی، در شرق، ۸۴/۳/۱۱، شماره ۴۹.
- اسماعیل‌زاده، علیرضا (۱۳۸۴)، *جهانی شدن و قدرت دموکراسی*، در شرق، ۸۴/۳/۷، شماره ۴۸۶.
- پورحسن، ناصر (۱۳۸۴)، *بررسی تطبیقی تحولات سیاسی در جمهوریهای شوروی سابق*، در آفتاب یزد، ۸۴/۳/۱.
- طاهری حبیب‌ا... (۱۳۷۳)، *انقلاب و ریشه‌ها*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.